

فهرست

♠ پیک‌ها ♠

تک پیک ۶

... یک سرباز آلمانی سوار بر دوچرخه در جاده روستایی نمایان شد ...

دو لو پیک ۱۵

... خداوند در عرش اعلا نشسته و به مردمی که به او توجه ندارند می‌خندد ...

سه لو پیک ۲۱

... تزیین کف جنگل در فاصله‌ای چنین دور از مردم کمی عجیب است ...

چهار لو پیک ۲۷

... آنچه در دستان خودداشتم یک کتاب کوچک بود ...

پنج لو پیک ۳۳

... شنیدم که پیرمرد در اتاق زیرشیروانی به این سو و آن سو می‌رفت ...

شش لو پیک ۳۹

... نوشابه‌ای که بیش از هزار بار بهتر است ...

هفت لو پیک ۴۶

... یک سیاره اسرارآمیز ...

هشت لو پیک ۵۲

... مانند گردبادی از سرزمین‌های بیگانه ...

نُه لو پیک ۵۹

... او چیزهای خاصی می‌دید که دیگران نمی‌توانستند ببینند ...

ده لو پیک ۶۵

... مانند جزایری دور دست که

زیر بادبان این قایق هرگز به آنها نخواهم رسید ...

سرباز پیک ۷۱

... مانند شاه بلوط‌های بَرّاق ...

بی‌بی پیک ۷۸

... این پروانه‌ها صدایی شبیه به آواز پرندگان داشتند ...

شاه پیک ۸۷

... برخورد نزدیک از نوع چهارم ...

♣ فاها ♣

تک خاج ۹۴

... دقیقاً همان چهره‌هایی که روی ورق‌های بازی پیدا خواهی کرد ...

دو لو خاج ۱۰۲

... دو بلیط را در هوا تکان داد ...

سه لو خاج ۱۰۷

... قطعه‌ای از یک سه‌تایی ...

چهار لو خاج ۱۱۴

... بخت‌آزمایی بزرگی است که در آن فقط بلیط‌های برنده را می‌توان دید ...

پنج لو خاج ۱۲۱

... بازی کردن با ورق‌ها قدری دشوار شده بود ...

۱۲۵ شش لو خاج

... گویی می خواست مطمئن شود انسانی
واقعی هستم که از گوشت و پوست و خون ساخته شده ام ...

۱۳۵ هفت لو خاج

... آن مینا و عاج در دهانم رشد می کند ...

۱۳۹ هشت لو خاج

... اگر مغزمان آن قدر ساده بود که آن را درک کنیم ...

۱۴۵ نه لو خاج

... مایع شیرینی که می درخشد مزه ملایمی دارد، و جهنده یا گازدار است ...

۱۵۲ ده لو خاج

... نمی توانستم بفهمم چگونه چیزی می تواند از هیچ به وجود آید ...

۱۵۵ سرباز خاج

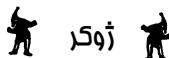
... اگر جهان یک حقه جادویی است
پس باید جادوگر بزرگی هم وجود داشته باشد ...

۱۶۲ بی بی خاج

... می توانست پیش از آنکه برود
دست کم پای شاهکار خود را امضاء کند ...

۱۶۹ شاه خاج

... این احساس که چیز بیشتری
درباره زندگی و جهان نمی داند آزارش می داد ...



۱۷۶ ژوکر

... مانند یک مار سمی دزدانه به دهکده خزید ...

◆ فشت‌ها ◆

تک خشت ۱۸۴

... مرد خوبی که می‌خواست همه ورق‌ها را رو کند ...

دو لو خشت ۱۹۱

... استاد پیر پیام مهمی از زادگاهش دریافت می‌کند ...

سه لو خشت ۱۹۸

... او بر اثر عکس خودش به اینجا کشیده شد ...

چهار لو خشت ۲۰۳

... دستان کوچک او به سردی شبنم بامدادی بود ...

پنج لو خشت ۲۰۸

... واقعتاً تأسفار آن بود که نوشابه‌ای که به من داده شد شیرین و خوب بود ...

شش لو خشت ۲۱۱

... گاه و بیگاه پایین می‌آمدند تا با مردم درآمیزند ...

هفت لو خشت ۲۱۴

... یک مهمانی بزرگ که در آن از مهمانان خواسته شده بود
مثل ورق‌های بازی روشنند ...

هشت لو خشت ۲۲۱

... با افسونی به صحنه آمده ایم و با حقه‌ای خارج می‌شویم ...

نه لو خشت ۲۲۷

... همه ما پاره‌ای از یک خانواده ایم ...

ده لو خشت ۲۳۴

... یک چهره کوچک از پشت دکه روزنامه‌فروشی دزدانه نگاه می‌کرد ...

۲۳۸ سرباز خشت

... تمام خودبینی پدر با حس ژوکر بودنش ارتباط داشت ...

۲۴۳ بی‌بی خشت

... و سپس دلقک کوچولو درهم شکست و به گریه افتاد ...

۲۵۱ شاه خشت

... باید زنگوله‌ای دور گردن‌مان بیندازیم ...

♥ دل‌ها ♥

۲۵۶ تک دل

... وقتی ورق را برگرداندم دیدم تک دل است ...

۲۶۵ دو لودل

... احتمالاً در یک ساحل پهناور ایستاده و به دریا می‌نگرد ...

۲۶۹ سه لودل

... زنی که لباس کامل پوشیده بود و یک کلاه لبه پهن بر سر داشت ...

۲۷۴ چهار لودل

... حتی نمی‌دانیم چه کسی ورق‌ها را پخش می‌کند ...

۲۷۹ پنج لودل

... اکنون بیش از آنکه به فکر بهره‌گیری از وقایع نامحتمل

آینده باشم به اعصابی فولادین نیاز داشتم ...

۲۸۵ شش لودل

... واقعی، همچون خورشید و ماه ...

۲۹۱ هفت لودل

... مرد کلوچه‌پز در یک کیف جادویی فریاد می‌کشد ...

هشت لودل ۲۹۵

...معجزه‌ای بسیار عجیب که آدم نمی‌داند بخندد یا گریه کند ...

نه لودل ۳۰۰

... دنیا آن قدر بالغ نیست که داستان ورق‌های بازی فرود را بشنود ...

ده لودل ۳۰۴

... لوده‌ای روی زمین راه می‌رود که هیچ‌گاه در معرض تاراج زمان قرار نمی‌گیرد ...

سرباز دل ۳۰۷

... یک مرد کوچک در صندلی عقب مشغول جستجو بود ...

بی‌بی دل ۳۱۱

... بعد یک دفعه پیرزنی از کافه قدیمی بیرون آمد ...

شاه دل ۳۱۴

... خاطرات شناور می‌شوند و از کسی که روزگاری آنها را خلق کرده است بیشتر و بیشتر فاصله می‌گیرند ...